

نقد و بررسی بخش ریشه‌شناسی فرهنگ بزرگ سخن^۱

فرهاد قربان‌زاده (پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

فرهنگ بزرگ سخن فرهنگی است فارسی به فارسی و عمومی در هشت جلد و ۸۵۹۲ صفحه که در سال ۱۳۸۱ به سرپرستی دکتر حسن انوری منتشر شد. در این مقاله بخش ریشه‌شناسی این فرهنگ بررسی شده است.

ریشه‌شناسی در فرهنگ‌ها

در فرهنگ‌ها، ریشه‌شناسی بخشی از مدخل است که به ریشه و دگرگونی آوایی و معنایی واژه‌ها می‌پردازد. آنچه در بخش ریشه‌شناسی فرهنگ‌ها می‌آید با آنچه در فرهنگ‌های ریشه‌شناختی می‌آید اندکی تفاوت دارد. در فرهنگ‌های ریشه‌شناختی به صورت مفصل و همراه با ارجاع به منابع گوناگون به ریشه واژه‌ها می‌پردازند، اما ریشه‌های موجود در فرهنگ‌ها فشرده و بدون ارجاع است.

تاکنون در فرهنگ‌های فارسی، به جز فرهنگ جامع زبان فارسی (به سرپرستی دکتر علی‌اشرف صادقی)، آن‌چنان‌که باید، به ریشه‌شناسی توجهی نشده است. از این رو، حتی بهترین و مفصل‌ترین فرهنگ‌های فارسی را نیز نمی‌توان با برخی از فرهنگ‌های یک‌جلدی اروپایی مقایسه کرد.

۱. دکتر علی‌اشرف صادقی و دوستان پژوهشگر، دکتر احمدرضا قائم‌مقامی و یوسف سعادت پیش از انتشار مقاله آن را خواندند و نکته‌های شایانی را یادآور شدند. از ایشان سپاسگزارم.

برتری‌های بخش ریشه‌شناسی فرهنگ بزرگ سخن

بختیاری در نقد بخش ریشه‌شناسی فرهنگ بزرگ سخن می‌نویسد:

انتشار این فرهنگ نشان داد که در زمینه ریشه‌شناسی... متأسفانه در سنجش با کارهای بزرگی چون فرهنگ فارسی معین، که سال‌ها پیش تألیف شده، در زبان فارسی و در فرهنگ‌نگاری آن هنوز پیشرفت زیادی نکرده‌ایم (آرمان بختیاری، «ریشه‌های بزرگ سخن (نقدی ریشه‌شناختی بر فرهنگ بزرگ سخن)»، مجله نشر دانش، سال ۲۰، شماره ۱، ۱۳۸۲).

ضمن تأیید این سخن، باید توجه داشت که فرهنگ بزرگ سخن در بخش ریشه‌شناسی «روشن‌تر» (و نه الزاماً کامل‌تر و علمی‌تر) از تمامی فرهنگ‌های پیش از خود بوده است و در برخی موارد از دستاوردهای جدیدتری نیز نسبت به فرهنگ فارسی دکتر محمد معین (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱) و دیگر فرهنگ‌ها بهره برده است. به گمان نگارنده، بخش ریشه‌شناسی فرهنگ بزرگ سخن را می‌توان در مقایسه با فرهنگ فارسی معین گامی به پیش و گامی به پس دانست. چند مثال زیر را، برای نمونه، در نظر بگیرید:

۱. در فرهنگ فارسی معین ریشه کلمه «شکر» سنسکریت، و ریشه کلمه‌های مرکب «شکرافشان»، «شکرپاره»، «شکرپاش»، و غیره نیز «سنسکریت. فارسی» ذکر شده است، ولی مدخل «شکربادام» ریشه ندارد.

۲. در فرهنگ فارسی معین ریشه کلمه «فیروزج» به صورت «معرب پیروزگ» آمده است، در حالی که مدخل «پیروزگ» در این فرهنگ وجود ندارد و خواننده غیرمتخصص نمی‌تواند متوجه شود که کلمه «پیروزگ» مربوط به چه زبانی است.

۳. در فرهنگ فارسی معین ریشه کلمه «گوهر» به صورت «پهلوی *gōhar* = جوهر، معرب» آمده، به این معنی که کلمه «گوهر» در زبان پهلوی به صورت *gōhar* تلفظ می‌شده که پس از داخل شدن به زبان عربی، معرب شده و شکل معرب آن «جوهر» است. در حالی که ریشه کلمه «جوهر» در مدخل مربوط به همین کلمه باید ذکر شود نه در مدخل «گوهر». در ضمن این سؤال مطرح می‌شود که اگر قرار است در بخش ریشه‌شناسی فرهنگی فارسی، به زبان‌هایی که لغتی را از فارسی وام گرفته‌اند پرداخته شود، چرا فقط زبان عربی مشمول این قاعده شده است؟ به بیان دیگر، ممکن است واژه «گوهر» و واژه‌های بسیاری مانند آن، از زبان فارسی به زبان‌های دیگر نیز داخل شده باشند. آیا در آن صورت باید به تمامی این زبان‌ها اشاره شود؟ برای مثال، واژه «کوشک» از زبان فارسی به زبان‌های زیادی، از جمله ترکی (*köşk*)، فرانسوی (*kiosque*)، و انگلیسی (*kiosk*) وارد شده است، ولی در فرهنگ فارسی معین (ذیل

«کوشک» هیچ اشاره‌ای به این وام‌گیری‌ها نشده، و تنها صورتِ معرّبِ این کلمه (جوسق) آمده‌است.

در فرهنگ بزرگ سخن چنین سهل‌انگاری‌هایی کمتر دیده می‌شود.

چند نکته

۱. برخلاف انتظاری که از فرهنگی با این حجم می‌رود، فرهنگ بزرگ سخن فاقد ریشه‌واژه‌های فارسی است و در آن تنها به ریشه‌وام‌واژه‌ها اشاره شده‌است. در نتیجه، در این مقاله نیز تنها به ریشه‌وام‌واژه‌های این اثر پرداخته خواهد شد.

۲. واژه‌های ایرانی دخیل در قرآن یا زبان عربی دوره جاهلی، مستقیم یا با واسطه، ریشه در زبان‌های ایرانی میانه دارد، نه فارسی نو. در ریشه‌شناسی باید به این نکته مهم توجه کرد و میان دو زبان فارسی میانه و فارسی نو تمایز قائل شد. بسیاری از پیشنهاد‌های موجود در این مقاله به دلیل رعایت نکردن این تمایز مهم در فرهنگ بزرگ سخن است؛ برای مثال استبرق، جند، دیباج، رزق، سربال.

۳. عرب‌ها تعداد زیادی از واژه‌های فارسی موجود در زبان عربی را طبق قاعده‌های زبان خود جمع بسته‌اند. سپس صورت جمع تعدادی از این واژه‌ها دوباره وارد زبان فارسی شده‌است. برخی بدون در نظر گرفتن این موضوع چنین می‌پندارند که فارسی‌زبان‌ها این واژه‌های فارسی را طبق قاعده‌ی زبان عربی جمع بسته‌اند و آن‌ها را غلط می‌دانند، درحالی‌که صورت مفرد و جمع این لغت‌ها در فرهنگ‌های عربی آمده‌است و باید مانند دیگر واژه‌های جمع عربی که در فارسی وجود دارد با آن‌ها برخورد کرد؛ برای مثال دساتیر، دساتین، سناجق، فرامین، موانید.

۴. معنی بسیاری از واژه‌های عربی پس از ورود به فارسی تغییر کرده‌است. ذکر این تحول معنایی در ریشه‌شناسی اهمیت بسیار دارد، اما در فرهنگ بزرگ سخن، شاید به دلیل رعایت اختصار، جز به‌ندرت، به این موارد اشاره‌ای نشده‌است. در این مقاله نیز، به این موارد پرداخته نشده‌است.

۵. در مواردی که وام‌واژه‌ای از زبان‌هایی مانند روسی، فرانسوی، و انگلیسی وارد فارسی شده‌است، بهترین روش برای اطمینان از مبدأ دقیق لغت و جلوگیری از ریشه‌شناسی نادرست، بررسی «آواشناختی» و «معناشناختی» کلمه دخیل در زبان مبدأ و مقایسه آن با تلفظ و معنای همان واژه در فارسی است. بسیاری از پیشنهاد‌های ذکر شده در این مقاله با به‌کارگیری این شیوه ارائه شده‌است.

۶. در فرهنگ بزرگ سخن صورت آوایی وام‌واژه‌هایی از زبان‌هایی با خط غیر از

لاتین، مانند روسی، یونانی، و مغولی ذکر نشده‌است. این روش در ریشه‌شناسی رایج و مطلوب نیست. در این مقاله صورت آوایی چنین واژه‌هایی را آورده‌ایم.

۷. «بیشتر کلمات روسی که به a [=] ختم می‌شوند، وقتی به فارسی وارد شده‌اند، این مصوت از آن‌ها حذف شده‌است؛ مانند کالباسا کالباس، ماشینا ماشین، واکسا واکس، لتتا لتت، وائا وان، دیوژینا دوجین، مائتا منات (پول روسیه). علت این امر این است که \hat{a} در فارسی گفتاری علامت جمع است و اگر این کلمات با a وارد فارسی می‌شدند، جمع تلقی می‌شدند. از این نظر a از این کلمات حذف شده و دوباره در فارسی گفتاری با \hat{a} جمع بسته شده‌اند. این فرایند در زبان‌شناسی به **back formation** [= اشتقاق معکوس] یعنی «ساخته‌شدن شکل پایه از روی شکل به‌اصطلاح مشتق» موسوم است. کلمه فرانسوی «کاندید» که در فارسی به «کاندید» بدل شده نیز به همین دلیل تغییر شکل یافته‌است. این تبدیل در کلمه «رتیلا»ی عربی نیز دیده می‌شود که در فارسی به «رتیل» بدل شده‌است» (صادقی ۱۳۸۲، ص ۱۴۸).

۸. «در بسیاری از کلمات فارسی که با یکی از سه مصوت کوتاه a ، o (در قدیم u) و e (در قدیم i) آغاز می‌گردند، گاهی این مصوت حذف شده و به دنبال صامت اول از دو صامتی که بلافاصله پس از این مصوت قرار دارد اضافه شده‌است، مانند اشتر شتر؛ افزون افزون؛ اشکم شکم و غیره. این قاعده گاهی شامل کلمات عربی نیز شده‌است» (صادقی ۱۳۷۳، ص ۷ و ۸)؛ برای مثال طناب و عون.

۹. «ایرانیان با تلفظ «ق» بیگانه بوده و آن را به صورت «ک» تلفظ می‌کرده‌اند... اما امروز می‌بینیم که «ق» یکی از واج‌های فارسی است... تردیدی نیست که تثبیت و جا افتادن تلفظ «ق» در زبان فارسی قرن‌ها به طول انجامیده‌است... در متون فارسی و در فرهنگ‌ها کلمات زیادی وجود دارد که با «ک» ضبط شده‌اند، اما اصل عربی آن‌ها با «ق» است و این امر در دوره‌های بعد موجب اشتباه فرهنگ‌نویسان شده، به طوری که تلفظ با «ک» این کلمات را اصل و صورت با «ق» را معرب آن‌ها دانسته‌اند» (صادقی ۱۳۸۵، ص ۵)؛ برای مثال تریاک، کپان، کولنج، لک‌لک.

۱۰. در برخی موارد ممکن است کلمه‌ای دارای چند معنی باشد که یک یا چند معنی آن از یک زبان و یک یا چند معنی دیگر از زبانی دیگر وارد فارسی شده باشد. در این صورت معنی یا معنی‌هایی که خاستگاه مشترک دارند باید در مدخل جداگانه‌ای قرار بگیرند؛ برای مثال رُل، شوت، فُرم، کاپوت، ماشین، نمره.

۱۱. در ذیل فرهنگ بزرگ سخن و فرهنگ فشرده سخن در ریشه برخی از مدخل‌های فرهنگ بزرگ سخن تجدیدنظر شده‌است. هدف مقاله حاضر ارائه

پیشنهادهایی برای برخی ایرادهای احتمالی باقی‌مانده و بهبود فرهنگ است؛ در نتیجه، از بازگویی مواردی که در دو اثر نامبرده اصلاح شده‌اند خودداری شده‌است.

۱۲. در فرهنگ بزرگ سخن برای ریشه‌ها از نشانه‌های اختصاری استفاده شده‌است، مانند «تر.» (= ترکی)، «عر.» (= عربی)، و «فا.» (= فارسی). در این مقاله تمامی نشانه‌های اختصاری به صورت کامل نقل شده‌است.

۱۳. برای جلوگیری از افزایش حجم مقاله، در اغلب موارد تنها به واژه‌های بسیط پرداخته شده و از ذکر ریشهٔ واژه‌های مشتق، مرکب، و مشتق‌مرکب خودداری شده‌است. برای مثال، پس از پیشنهاد برای ریشهٔ مدخل «کشیک»، ریشهٔ مدخل‌های «کشیک‌باشی»، «کشیکچی»، «کشیکچی‌باشی»، و... ذکر نشده‌است.

۱۴. در این مقاله فقط به تعداد اندکی از ریشه‌های موجود در فرهنگ بزرگ سخن پرداخته شده‌است و می‌توان پیشنهادها را برای بسیاری از مدخل‌های دیگر و تا حد کتابی جداگانه افزایش داد.

۱۵. هدف نویسندهٔ مقاله ارائهٔ اشتقاق جدیدی نبوده، بلکه هدف بازبینی ریشه‌های موجود در فرهنگ بزرگ سخن، بر مبنای پژوهش‌های پیشین ریشه‌شناسان و منابع شناخته‌شده بوده‌است. نگارنده بر این باور است که فرهنگ‌نویسان و پژوهشگران ریشه‌شناس ایرانی، جز به ندرت، همکاری تنگاتنگی با یکدیگر ندارند و امیدوار است که با انجام این پژوهش، بخشی از دستاوردهای ریشه‌شناختی پژوهشگران اهل فن را وارد حوزهٔ فرهنگ‌نویسی فارسی کرده باشد.

۱۶. نگارنده پیش از این، به همراه تعدادی از همکاران، فرهنگ فارسی عمید را ویرایش و در بسیاری موارد تألیف مجدد کرده بودم. از آنجاکه آغاز استخراج، تنظیم، و نگارش مواد این مقاله پس از پایان تألیف و ویرایش آن کتاب صورت گرفته‌است، بسیاری از پیشنهادها موجود در مقالهٔ پیش‌رو، باید در آن کتاب هم اعمال شود. به بیان دیگر، مقالهٔ کنونی، نقدی بر بخش ریشه‌شناسی فرهنگ فارسی عمید (حسن عمید، تهران، اشجع، دو جلد، ۱۳۸۹) و همچنین فرهنگ‌های فارسی دیگر نیز به حساب می‌آید.

۱۷. در تمامی مدخل‌ها ریشهٔ نخست، دقیقاً مندرجات فرهنگ بزرگ سخن، و ریشهٔ دوم «پیشنهادها»ی نگارنده، تقریباً مطابق با روش این فرهنگ است. در پایان ریشهٔ دوم نیز دلیل این پیشنهادها و منبع آن ذکر می‌شود.

پیشنهادها

- آسفالت** sf lt [فرانسوی: asphalte] (1, p. 143)
 [روسی: асфальт] [صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۷].
- آسیمه** sime بدون ریشه
 [سُغدی: 'symy] (Gharib 1995, no. 1729).
- آغاز** q z بدون ریشه
 [سُغدی: 'y'z] (Gharib: Henning 1939, p. 98) (1995, no. 87).
- آقچه** q e [مغولی] نوعی سکه طلا و نقره.
 [ترکی: aqča] (Doerfer 1965, vol. 2, p. 85).
- نیز انوری ۱۳۸۱، ذیل آغچه، آقچه
- آفاقه** to q [ترکی] کاکلی از پَر بعضی پرندگان
 که بر کلاه می‌زدند.
 [مغولی میانه غربی: otaqa] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 112).
- آخته** xte [ترکی]
 [مغولی میانه غربی: axta و aqta] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 114).
- استبرق** estabraq [معرب، از فارسی: استبرک]
 گیاهی با برگ‌های بسیار پهن.
 [معرب، از آرامی: istabraq] از فارسی میانه:
 [Ciancaqlini: Jeffery 2007, p. 58] (2008, p. 109)
 Horn 1893, no. 713؛ برای
 صورت فارسی میانه Mackenzie 1986, p. (77).
- اسفیداج** z sfid [معرب، از فارسی] سفیداب.
 [معرب، از پهلوی: *ispēdāg] (Ciancaqlini 2008, p. 111).
- الجه** lje [ترکی] اسیر جنگی؛ غنیمت.
 [مغولی میانه غربی: olja] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 149).
- الوس** lws [ترکی] طایفه؛ قوم؛ قبیله.
 [مغولی میانه غربی: ulus] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 175).
- امپراطریس** rap[er] t[er]is [فرانسوی]
 [impératrice] ملکه.
 [از روسی: imperatrí a] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۱۴؛ Bashiri 1994).
- امپراطور** emp[er] tur [فرانسوی: empereur]
 [روسی: imperátor] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۱۵؛ Bashiri 1994).
 واژه فرانسوی emperour در این زبان به صورت R āmpri تلفظ می‌شود.
- املج** amlaj [معرب، از سنسکریت: آمله] نوعی
 آلوچه وحشی که مصرف دارویی دارد.
 [معرب، از فارسی میانه: *āmalag]؛ سنسکریت:
 [āmalaqa] قیاس کنید با فارسی: آمله
 (Ciancaqlini 2008, p. 108).
- انبج** ambaj [معرب، از هندی: انبه] انبه
 [معرب، از فارسی میانه: ambag] (برای صورت
 فارسی میانه Mackenzie 1986, p. 8).
- اندا** nd [ترکی] دوست؛ رفیق.
 [مغولی میانه غربی: anda] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 149).
- انگژ** ango بدون ریشه: آهن سرخمیده‌ای برای
 راندن فیل
 [هندی: ankuś] (گارنیک آساطوریان، «فرهنگ
 ریشه‌شناسی زبان فارسی (معرفی مقدماتی با
 چند نمونه)»، مجله زبان‌شناسی، سال ۱۶، شماره
 ۲، ۱۳۸۰، ص ۳۲ و ۳۳، از Mayrhofer 1956).

[روسی: /baykót/ boykót] (صادق ۱۳۸۴، ص ۳۷). واژه انگلیسی boycott در این زبان به صورت bɔɪ.kɒt تلفظ می‌شود.

بت bot بدون ریشه

[سُغدی: bwt «بودا»، از سنسکریت: buddhá- «بودا»] (HENNING 1939, p. 94; Bartholomae 1961, col. 921; Gharib 1995, no. 2929).

بربط barbat [معرب، از یونانی]

[معرب، از فارسی میانه: barbat از یونانی: bárbiton و bárbiton] (علی‌اشرف صادقی، «سپه‌بند - سپه‌بند، هیربند - هیربند، باربند - باربند»، مسائل تاریخی زبان فارسی، تهران، سخن، ۱۳۸۰، ص ۱۱۷؛ برای صورت یونانی Frisk 1960-1972, vol. 1, p. 220).

برخی barxi [معرب، از یونانی]

[سُغدی: (y)prxy] (HENNING 1939, p. 100; Gharib 1995, no. 7334).

بریکاد berig d [فرانسوی: brigade]

[از روسی: brigáda /brig d/] (صادق ۱۳۸۴، ص ۱۷).

بستان bost n بدون ریشه

[معرب، از فارسی میانه: bōstān] (Ciancaqlini 2008, p. 123; Tafazzoli 1986; Nyberg 1974, p. 48 و Durkin-Meisterernst 2004, p. 119 Wehr bōyestān؛ برای صورت عربی (1994, p. 71).

بستوق ba(o)stūq [معرب، از فارسی میانه: bastūk]

(Ciancaqlini 2008, p. 130).

(vol. 1, p. 19-20).

اوبماق ym q [ترکی] قبيله.

[مغولی میانه غربی: obaq (omaq) و aimaq] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 182).

ایدچی id i [ترکی] متصدی غذا.

[مغولی میانه غربی: idāči] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 188).

بادمجان b demj n بدون ریشه

[معرب، از فارسی میانه: *bādingān، از سنسکریت: vātiṅgaṇa هم‌ریشه با هندی باستان: bhaṅṅākī, bhṅṅāka, vṃtāka-] (Ciancaqlini 2008, p. 120) برای صورت سنسکریت Mayrhofer 1956, vol. 3, p. 186).

باک b k^۲ [فرانسوی: bac]

[روسی: bak] [bac در فرانسه به معنی «ظرف»، مثلاً ظرف آب است و در مورد مخزن بنزین به‌کار نرفته‌است] (صادق ۱۳۸۴، ص ۲۷).

بال b l^۴ [فرانسوی: bal] ۱. مکان یا سالن رقص. ۲. رقص.

[روسی، از فرانسوی: bal] (صادق ۱۳۸۴، ص ۱۶).

باندرول b nd[e]rol [فرانسوی: banderole]

[روسی: banderól^y] (Bashiri 1994)؛ نیز 1970 Rubinčik). واژه فرانسوی banderole در این زبان به معنی «پرچم» است.

باورچی b var i [ترکی] آشپز.

[مغولی میانه غربی: ba'urči] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 202).

بایکوت b ykot [انگلیسی: boycott]

بسکتبال basketb list [از انگلیسی]

[روسی: basketbolist] (Ovčinnikova 1965, p.) (42).

بطری botri [از فرانسوی: bouteille]

[از انگلیسی. فارسی] مرکب از واژه انگلیسی bottle (که پس از ورود به فارسی واج l تبدیل به r شده: «بطر») و پسوند فارسی «ی» / i- (تذکر شفاهی دکتر علی‌اشرف صادقی به نگارنده). نیز کتری

بقم baqam [معرب، از فارسی: بگم]

[عربی] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۱۲-۱۴).

بلاد dr bal [هندی] گیاهی درختچه‌ای با میوه سیاه‌رنگ.

[فارسی میانه: balādur از سنسکریت:

[bhallātaka- (Bailey 1981, p. 226):

484 p. 2, vol. 2. (Mayrhofer 1956, GiqnoUX

30 p. 2011؛ برای صورت فارسی میانه

(Mackenzie 1986, p. 16).

بلاد d bal فاسق؛ بدکار؛ بدون ریشه

[سُعدی: 'pδ'ty و 'pδ'ty «نادرست»] (بلايه).

بلايه y bal ۱. بدکار. ۲. فاحشه؛ بدون ریشه

[سُعدی: 'pδ'ty و 'pδ'ty «نادرست»] (HENNING

102 p. 1939; no. 1260. (Gharib 1995,

بلور bolur [عربی: بلور، بلور، معرب، از یونانی]

[فارسی میانه: bēlūr قیاس کنید با سنسکریت:

vaidūrya- «سنگ لاجورد» و یونانی: beryllos

128-129 p. 2008. (Ciancaqlini)؛ برای صورت

فارسی میانه Mackenzie 1986, p. 18؛ برای

صورت سنسکریت و یونانی Frisk 1960-

(1972, vol. 1, p. 234).

بلیت belit [از فرانسوی: billet]

[از روسی: bil'ët] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۱۷). واژه فرانسوی billet در این زبان به صورت bije تلفظ می‌شود.

بنج banj [معرب، از سنسکریت: بنگ]

[معرب، از فارسی میانه: bang] (Horn 1893, no.)

232؛ نیز Ciancaqlini 2008, p. 129؛ Eilers

603 p. 1971؛ برای صورت فارسی میانه

(Mackenzie 1986, p. 17).

بنزین benzin [فرانسوی: benzène, benzine]

[روسی: benzin / b'inz'z'in/ در فرانسه به‌جای

بنزین [= benzine] کلمه «اسانس» essence

به‌کار می‌رود (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۸).

بنفسج banafsaj [معرب، از فارسی: بنفشه]

[معرب، از فارسی میانه: wanafsag] (Horn

231 no. 1893; Tafazzoli 1986؛ برای صورت

فارسی میانه Mackenzie 1986, p. 86؛ نیز

(Ciancaqlini 2008, p. 129).

بوران bur n [ترکی]

[مغولی میانه غربی: borān] (Doerfer 1963, vol.)

219 p. 1).

بوفالو buf lo [انگلیسی / فرانسوی: buffalo]

[انگلیسی: buffalo] با این املا در فرهنگ

کوچک لاروس (Jeuqe-Maynart 2008) و

فرهنگ کوچک زبان فرانسوی روبر (Rey 1970)

یافت نشد. در فرانسوی buffle نوشته و (byfl)

تلفظ می‌شود.

بولجار bolj r [ترکی] میدان جنگ.

[مغولی میانه غربی: boljār] (Doerfer 1963,)

(vol. 1, p. 229).

می‌شود.
بیش ^۲ bi گیاهی هم‌خانواده با تاج‌الملوک که ریشه‌اش غده‌ای آن زهر هلاهل است: بدون ریشه [فارسی میانه: *bīš* قیاس کنید با سنسکریت: *viṣa-*] (MAYRHOFER 1956, vol. 3, p. 227) برای صورت فارسی میانه MACKENZIE 1986, p. 18.

بیلیارد bil[i]y rd [از فرانسوی: *billard*] [روسی: *bil'járd*] (صادق ۱۳۸۴، ص ۳۷). واژه فرانسوی *billard* در این زبان به صورت *bijar* تلفظ می‌شود.

پات p t در شطرنج، حالتی در پایان بازی که در آن، یکی از دو طرف بازی کیش نیست، ولی نمی‌تواند هیچ‌کدام از مهره‌های خود را حرکت دهد و بازی با نتیجه مساوی تمام می‌شود: بدون ریشه

[فرانسوی: *pat*] (JEUGE-MAYNART 2008).
پاده p de گله؛ رمه: بدون ریشه [سغدی: *p'tk*] (GHARIB 1995, no. 6541).

پارکت p rket [فرانسوی: *parquet*] [روسی: *parkét*] (WHEELER et al. 2007). واژه فرانسوی *parquet* در این زبان به صورت *parke* تلفظ می‌شود.

پاسپورت p sport [فرانسوی: *pasport*] [روسی: *pásport*] (Rubinčik 1970). واژه فرانسوی *pasport* در این زبان به صورت *paspor* تلفظ می‌شود.

پاسور p sur [؟]
 [روسی: *pasúr*] (صادق ۱۳۸۴، ص ۳۷؛ Bashiri 1994, p. 113).

بولکی bolki [روسی]
 [از روسی. فارسی] به نظر می‌رسد که «ی» آخر کلمه، «ی» نسبت فارسی باشد که پس از حذف *a* پایانی «بولکا» به آن اضافه شده (صادق ۱۳۸۴، ص ۳۰). روسی: *búlka* (همان).

بهرج bahraj [معرب، از فارسی: بهره] سکهٔ تقلبی. [معرب، از فارسی میانه: *bahrag*] (CIANCAQLINI 2008, p. 122) برای صورت فارسی میانه bahrak (NYBERG 1974, p. 43).

بهق bahaq [معرب، از فارسی: بهک] نوعی لکوپیس در پوست.

[عربی] (صادق ۱۳۸۵، ص ۷). نیز بهک **بهک** bahak بهق: بدون ریشه [از عربی: بهق] (صادق ۱۳۸۵، ص ۵).

بیدق beydaq [عربی: بیدق، معرب، از فارسی: بیادک] پیاده.

[عربی: بیدق، از عربی: بیادق، معرب، از فارسی میانه: *payādag*] (HORN 1893, no. 347); 1986 Tafazzoli; EILERS 1971, p. 602, 617.

برای صورت فارسی میانه Durkin- MEISTERERNST 2004, p. 288؛ برای صورت عربی بیادق (WEHR 1994, p. 103). ظاهراً صورت مفرد واژه عربی بیدق طبق قاعده اشتقاق معکوس از روی صورت جمع بیادق ساخته شده‌است (نیز فردوس).

بیسکویت bisku'it [انگلیسی / فرانسوی: *biscuit*] [از روسی: *biskvit*] (صادق ۱۳۸۴، ص ۳۰). واژه فرانسوی *biscuit* در این زبان به صورت *biskqi* تلفظ می‌شود، درحالی‌که واژه انگلیسی *biscuit* در این زبان به صورت *bis.kit* تلفظ

از انگلیسی] [ترام‌وی: *tramváy*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۸). واژه فرانسوی *tramway* در این زبان به صورت *tramwe* تلفظ می‌شود.

ترانسپورت *transport* [فرانسوی: *transport*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۸). واژه فرانسوی *transport* در این زبان به صورت *trāspōr* تلفظ می‌شود.

توت‌ومرت *tart-o-mart* تارومار: بدون ریشه [سغدی: *trtmrt*] (HENNING 1939, p. 95) (GHARIB 1995, no. 9679).

ترویرا *terevir* [؟] (ذیل فرهنگ بزرگ سخن) [انگلیسی: *Trevira*] (SOANES and STEVENSON 2005).

تریاک *ta(e)r[i]y k* [یونانی] [از عربی: تریاق، معرب، از یونانی: *thēriakos*] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۵؛ برای صورت یونانی (SOANES and STEVENSON 2005, treacle).

تسمه *tasme* [ترکی] [مغولی میانه غربی: *tasma*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 245).

تماغه *tom qe* کلاهی که بر سر باز یا هر پرندۀ شکاری دیگر می‌گذاشتند: بدون ریشه [مغولی میانه غربی: *tomağa*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 257).

تواچی *tav* [ترکی] [مأمور ابلاغ فرمان شاه. [مغولی میانه غربی: *to'acī*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 260).

توشمال *to ml* [ترکی] [مأمور آشپزخانه. [مغولی میانه غربی: *tüšimel*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 260).

که «ی» / *i*- آخر کلمه، پسوند فارسی باشد. نیز بولکی و فاستونی

پیک *peyk* [از انگلیسی: *Ψpeak*] مقداری از مشروب الکلی که در یک پیاله یا استکان جا می‌گیرد. [از روسی: */payók/ pa'ök*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۱).

پیل *pil* [هندی] [فارسی میانه: *pīl* از فارسی باستان: *piru* «عاج»، قیاس کنید با اکدی: *pīlu* و سنسکریت: *pīlu*] (فیل).

پیلی *pili* [از فرانسوی: *plier*] چین لباس. [فرانسوی: *pli*] در فرانسوی *plier* «تا کردن» فعل است و به صورت *plije* تلفظ می‌شود (REY 1970).

تایین *t in* [از عربی: تأیین یا تابعین؟ سرباز ساده. [مغولی میانه غربی: «پنجاه» *tābīn*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 241).

تاراج *t* بدون ریشه [ترکی: *Staras*] (DOERFER 1965, vol. 2, p. 435).

تپاک *tap k* بی‌قراری و اضطراب: بدون ریشه [سغدی: *tp'kh*] (GHARIB 1995, no. 9622).

تراخم *tar xom* [فرانسوی، *trachome*. از یونانی] نوعی بیماری عفونی چشم.

[از روسی: *traxóma*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۸). واژه فرانسوی *trachome* در این زبان به صورت *trakom* تلفظ می‌شود.

تراموا[ی] *ter mv [y]* [از فرانسوی: *tramway*].

- DOERFER 1963, vol. 1, p. 269. (مغولی میانه غربی: *jərgä*)
- تیاتر *tiy tr* [از فرانسوی]
- [روسی: *tʲiätr*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۲).
- تیم ^۱ *tim* کاروانسرا: بدون ریشه
- [سُغدی: *tym* از چینی: *tien* «مغازه»] (HENNING 1939, no. 9747; GHARIB 1995, p. 94).
- چار ^۲ *r* [ترکی] خبری که برای اطلاع عموم در کوجه‌ها و محله‌ها با صدای بلند اعلام می‌کردند.
- [مغولی میانه غربی: *jar*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 277).
- چارچی *r i* [ترکی]
- [مغولی میانه غربی: *jarči*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 277).
- جانقی *naqi* [ترکی] مشاوره.
- [مغولی میانه غربی: *janqi*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 280).
- جاه ^۱ *h* [معرّب، از فارسی باستان] مقام و منزلت [معرّب، از فارسی میانه: *gāh*, از فارسی باستان: *gādu-* KENT 1953, p. 226; BAILEY 1981, p. 183; NYBERG 1974, p. 80]. برای صورت فارسی میانه
- جباخانه *jabb-x ne* [ترکی؟، فارسی] محل ساختن یا نگه‌داری آلات جنگی.
- [مغولی، فارسی] مغولی میانه غربی: «سلاح: *jēbā*» (DOERFER 1963, vol. 1, p. 284).
- جدیت *jedd-iy[y]at* [عربی، عربی]
- [عربی: جدیّت] (WEHR 1994, p. 136). (seriousness)
- جلو ^۱ *je(o)lo[w]* [ترکی]
- [مغولی میانه غربی: *jilau* «افسار»] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 291-293).
- جزوات *jozav t* [از عربی، جمع جزوه]
- [جمع جزوه، به قاعده عربی] (جزوه)
- جزوه *jozve* [از عربی]
- [از عربی، فارسی] کلمه جزوه... از همین کلمه = [جزو] به اضافه پسوند اسم‌ساز «ه» = -e/a ساخته شده‌است. خیام‌پور درباره جزوه نوشته‌است: «جزوه (به معنی «دفتر»)... و جمع آن جزوات... در لغت موجود نیست.» اینکه معین آن را از عربی جزوة مأخوذ دانسته غلط است (صادقی ۱۳۷۳، ص ۱۰).
- جزیه *jezye* [عربی: جزیه، معرّب، از آرامی: گزیت] [عربی: جزیه، معرّب، از آرامی: *gezīthā*] قیاس کنید با فارسی میانه: *gazīdag* «جزیه» (BAILEY 1981, p. 225; MACKENZIE 1986, p. 36). آیلس آن را مستقیماً از واژه فارسی میانه *gazīt* می‌داند (EILERS 1971, p. 594).
- جغد *joqd* بدون ریشه
- [سُغدی: *cywty*] (GHARIB; HENNING 1939, p. 96; (1995, no. 3184).
- جلدو *je(o)ldu* پادش نقدی؛ انعام: بدون ریشه
- [مغولی میانه غربی: *jūldū*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 294).
- جلگه *jolge* بدون ریشه
- [مغولی میانه غربی: *jölgä*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 294).
- جلو ^۲ *je(o)lo[w]* [ترکی]
- [مغولی میانه غربی: *jilau* «افسار»] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 294).
- جرگه *jarge* [ترکی]

- جوز** [jo[w]z] [عربی: جَوَز، معرّب، از فارسی: گوز] گردو. (1963, vol. 1, p. 296).
جلیقه [jeliqe] [ترکی] [از روسی: *il'ýtka/ žiletka* / از فرانسوی: *gilet*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۲ و ۳۳، از فرهنگ فرانسه به فارسی سعید نفیسی؛ 1994 Bashiri). نیز جلیقه
- جمادی الثانی** [jam di.y.o.s.s ni] [از عربی: جُمَادَى الثَّانِيَّة] [از عربی: جُمَادَى الثَّانِي] (Wehr 1994, p. 158).
جند [jond] [معرّب، از فارسی: گُند] سپاه. [معرّب، از آرامی: *gund*، از فارسی میانه: *gund*] (Nyberg 1974, p. 135؛ Ciancaqlini 2008, p. 135؛ Tafazzoli 1986؛ Jeffery 2007, p. 104؛ 86؛ درباره احتمال وام گرفته شدن واژه فارسی میانه *gund* از *gunn* سامی Ciancaqlini 2008, p. 135).
- جند** [jond] [معرّب، از فارسی: گُند] بیضه؛ خایه. [معرّب، از فارسی میانه: *gund*] (Ciancaqlini 2008, p. 138؛ Eilers 1971, p. 603؛ Tafazzoli 1986؛ Mackenzie 1986, p. 38).
جودر [jo[w]zar] [معرّب، از فارسی: گودر] بچه گوزن. [عربی: جَوْدَر / جُوْدَر، معرّب، از فارسی میانه: *gōdar*] (Tafazzoli 1986).
جوراب [jur b] بدون ریشه [از عربی: جَوْرَب، معرّب، از فارسی: گوراب] (Eilers 1971, p. 139؛ Ciancaqlini 2008, p. 139؛ Wehr 1994, 608, 617؛ برای صورت عربی Wehr 1994, p. 174؛ نیز Doerfer 1967, vol. 3, p. 8).
- جوزق** [jo[w]zaq] [معرّب، از فارسی: گوزغه] غوزه بازشده پنبه. [عربی: جَوَزَق، معرّب، از فارسی میانه: **gōzag*] (یادداشت دکتر علی اشرف صادقی برای نگارنده).
جوزهر [jo[w]zahe(ar)] (نجوم) دو نقطه تلاقی مدار ماه با دایره منطقه البروج: بدون ریشه [معرّب، از فارسی میانه: *gōzihr*] (Tafazzoli 1986؛ برای صورت فارسی میانه Durkin-Meisterernst 2004, p. 166).
- جوسق** [jo[w]saq] [عربی: جَوَسَق، معرّب، از فارسی: کوشک] [عربی: جَوَسَق، معرّب، از سریانی: *gōšqā*، از فارسی میانه: *gōšaq* «گوشه»؟ / *kōšk* «کوشک»؟] (Ciancaqlini 2008, p. 119؛ Nyberg 1974, p. 119؛ Eilers 1971, p. 593؛ Tafazzoli 1986؛ 141؛ Horn 1893, no. 945).
- جوق** [juq] [ترکی] گروه؛ دسته؛ جماعت. [عربی: جَوَق] (Doerfer 1967, vol. 3, p. 9؛ Wehr 1994, p. 176).
جوقه [juqe] [ترکی] گروه؛ دسته؛ جماعت. [عربی: جَوَقَة] (Doerfer 1967, vol. 3, p. 9؛ Wehr 1994, p. 176).
جوهر [jo[w]har] [عربی: جَوْهَر، معرّب، از فارسی:

[سُغدی: *črxwšt*] (HENNING 1939, p. 96)
 (GHARIB 1995, no. 3260)

چغز aqz قورباغه: بدون ریشه

[سُغدی: *čyʒ-*] (GHARIB HENNING 1939, p. 96)
 (1995, no. 3185)

چمدان *ame(a)d n* [روسی، از فارسی: جامه‌دان]
 [روسی: *čimodán / čimodán*] از تاتاری، از
 فارسی: جامه‌دان [صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۸].

چنداو *a(e)nd vol* [ترکی] گروهی که در
 عقب لشکر حرکت می‌کردند...

[مغولی میانه غربی: *čagda'ul, čagdu'ul*]
 (DOERFER 1963, vol. 1, p. 306)

چنگ *ang* ساز رشته‌ای قدیمی: بدون ریشه
 [فارسی میانه: *čang*، از چینی؟] (BAILEY 1981, p. 226)
 (DOERFER 1967, vol. 3, p. 103)

حسن لبه *hasan-lab-e* [از عربی: حصی‌البان] صمغ
 درختی که در جاوه می‌روید.

[از عربی: حصی‌لبان / حصالبان «رزماری»] (WEHR
 1994, p. 214) *rosemary*

خدوک *xā(o)duk* حسد یا خشم: بدون ریشه
 [سُغدی: *γδwk*] (GHARIB HENNING 1939, p. 94)
 (1995, no. 4101)

خراج *xar* [عربی]
 [معرب، از فارسی میانه: *hr'g* قیاس کنید با اکدی
ilkum (از ریشه *h l k* «رفتن»)] (برای صورت
 فارسی میانه مانوی Mackenzie 1986, p. 43
 برای صورت اکدی Eilers 1971, p. 594).

خز *xaz[z]* [عربی: خز]
 خز فارسی است و از فارسی وارد عربی
 شده‌است. طبق شیوه فرهنگ بزرگ سخن نیاز

گوهر

[عربی: جَوهر، معرب، از فارسی میانه: *gōhr*]
 (EILERS TAFAZZOLI 1986; HORN 1893, no. 948)

603؛ 1971، برای صورت فارسی میانه
 (NYBERG 1974, p. 83).

جیران *jeyr n* [ترکی] آهو.

[مغولی میانه غربی: *jērān*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 301)

جین ^۱ *jīn* [از فرانسوی: *douzaine* «دوجین»]

[از روسی: *d'úžina* «دوجین»] (صادقی ۱۳۸۴،
 ص ۳۸؛ BASHIRI 1994, p. 115). واژه فرانسوی
douzaine در این زبان به صورت تلفظ

می‌شود. فارسی زبان‌ها به تصور اینکه هجای اول
 کلمه دوجین (= ۱۲) همان عدد دو است، آن را
 از ابتدای دوجین انداخته‌اند و کلمه جین (= ۶)
 را ساخته‌اند. نیز دوجین

چاو [چینی] پول کاغذی.

[مغولی میانه غربی: *čau*، از چینی: *çau*]
 (DOERFER 1963, vol. 1, p. 304).

چای *y* [چینی]

[هندی: *čā*، از چینی: *čá*] (DOERFER 1967, vol. 3, p. 39)

چربی *erbi* [ترکی] مأموری که کارش تعیین
 محل سکونت ایلچیان در خانه‌های مردم بود.

[مغولی میانه غربی: *čerbi*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 305)

چرخشت *arxo(a)* حوضی که در آن انگور
 می‌ریزند و با فشردن انگور با دست یا وسیله‌ای
 دیگر، آب و شیره انگور را می‌گیرند: بدون
 ریشه

Durkin- 618؛ برای صورت فارسی میانه
(MEISTERERNST 2004, p. 135).

دبیر dabir بدون ریشه

[فارسی میانه: *dibīr* «کاتب»، از فارسی باستان:
فارسی باستان از عیلامی: *[dup-pi]* (KENT 1953, p. 191؛
EILERS 1971, p. 63؛ NYBERG 1974, p. 63؛
619؛ برای صورت فارسی میانه MACKENZIE
(1986, p. 26).

درهم derham [معرب، از یونانی]

[معرب، از فارسی میانه: *drahm* از یونانی:
NYBERG 1974, JEFFERY 2007, p. 129) [*draxm*
FRISK 1960-1972, vol. 1, HUYSE 2002, p. 65
415؛ برای صورت فارسی میانه Durkin-
(MEISTERERNST 2004, p. 139).

دساتیر das tir [جمع دستور، به قاعده عربی]

[عربی، جمع دستور] (WEHR 1994, p. 324).

دساتین das tin [جمع دستان، به قاعده عربی]

[عربی، جمع دستان] (اتابکی ۱۳۷۸-۱۳۸۰).

دلار dol [انگلیسی: dollar]

[فرانسوی: *dollar* از انگلیسی: *dollar*] (JEUQE-
2008). MAYNART 2008. واژه انگلیسی *dollar* در این
زبان به صورت *ˈdɒl.ə* تلفظ می‌شود.

دلتا delta [یونانی]

[فرانسوی: *delta* از یونانی:] (JEUQE-MAYNART
2008, delta) (SOANES and STEVENSON 2005).

دوجین do(u)jin [از فرانسوی: douzaine]

[از روسی: *d'üzina*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۸).
واژه فرانسوی *douzaine* در این زبان به صورت
duzen تلفظ می‌شود. نیز جین

به ریشه ندارد. فارسی میانه: *xaz* (MACKENZIE
(1986, p. 94).

خیماره xom-p re بدون ریشه

[ترکی، از فارسی: خنبره] در نوشته‌های قدیم
فارسی خنبره صورت دیگری از خمره... است.
تردید نیست که خیماره جنگی و به احتمال
بسیار قوی لفظ آن از عثمانی وارد ایران
شده‌است. در فرهنگ ترکی - انگلیسی
ردهاوس... اصل آن از *humbara* فارسی مأخوذ
دانسته شده‌است. پیداست که *humbara* همان
خنبره است (در ترکی عثمانی «خ» به «ه» بدل
می‌شود) و این نوع بمب را که شبیه نارنجک
بوده به سبب گردی آن به خمره (خنبره) تشبیه
کرده‌اند (صادقی ۱۳۸۲، ص ۱۴۳).

خنجر xanjar [عربی]

[معرب، از ایرانی میانه؟] قیاس کنید با پارتی:
henjer و *xenjer* (برای صورت پارتی
(DURKIN-MEISTERERNST 2004, p. 363).

خندق xandaq [معرب، از فارسی: خندک «کندک»]

[معرب، از فارسی میانه: **kandag* «کنده»]
(NYBERG 1974, p. 111؛ نیز Tafazzoli 1986)
(kandan).

داروغه d ruqe [ترکی]

[مغولی میانه غربی: *daruga*] (DOERFER 1963,
(vol. 1, p. 319).

دانق d na(e)q [معرب، از فارسی: دانگ] دانگ

[معرب، از ایرانی میانه: *dānag*] (HORN 1893,
no. 536؛ Tafazzoli 1986؛ NYBERG 1974, p. 61؛
EILERS 1971, p. 152؛ Ciancaqlini 2008, p. 152).

[سُغدی: r'γ، قیاس کنید با فارسی میانه: rāy] (HENNING 1939, p. 95, no. 1995, GHARIB MACKENZIE 8422؛ برای صورت فارسی میانه (1986, p. 70).

ربوخه rabuxe اوج لذت جنسی: بدون ریشه [سُغدی: rp'wγ و 'rpwγ «نافذ»] (HENNING 1939, p. 102).

رزق rezq [عربی: روزی] روزی. [معرب، از سُرّیانی: roziqā، از فارسی میانه: rōzīg «روزی»] (JEFFERY 2007, p. 142, HORN 1893, CIANCAQLINI 2008, p. 255, no. 629؛ برای صورت فارسی میانه (MACKENZIE 1986, p. 72).

رزوه rezve [؟] برجستگی ماریچ روی میله پیچ یا داخل سوراخ مهره. [از روسی: rez'vá «دنده»] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۹).

رستاق rost q [معرب، از فارسی: روستاک، روستا] روستا. [معرب، از فارسی میانه: rōstāg] (TAFAZZOLI 1986, p. 171, NYBERG 1974؛ برای صورت فارسی میانه (MACKENZIE 1986, p. 72).

رل rol [فرانسوی: راج] [روسی: rul' (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۹)]. «فرمان» در فرهنگ بزرگ سخن پنج معنی برای مدخل «رل» وجود دارد که معنی شماره ۱ «فرمان اتومبیل» روسی است (همان) و در نتیجه مدخل «رل» باید به دو مدخل تفکیک شود. واژه فرانسوی rôle در این زبان به معنی «فرمان اتومبیل» به کار نمی‌رود.

دوش du [فرانسوی: douche]

[روسی: duš] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۸).

دهقان dehq n [معرب، از فارسی: دهگان] (NYBERG 1974, p. 61, HORN 1893, no. 588؛ برای صورت فارسی میانه (MACKENZIE 1986, p. 26).

دهلیز dehliz [معرب، از فارسی: دِهله] این کلمه فارسی است و طبق روش فرهنگ بزرگ سخن نیاز به ریشه ندارد. فارسی میانه: dahltz (TAFAZZOLI 1986, p. 24؛ EILERS 1971, p. 619).

دیباچ dib j [معرب، از فارسی: دیبا و دیباه] [معرب، از فارسی میانه: dēbāg] (TAFAZZOLI 1986, HORN 1893, no. 591؛ EILERS 1971, p. 605؛ برای صورت فارسی میانه (MACKENZIE 1986, p. 26).

دیفرنسیال difrensiy l [فرانسوی: différentiel] [روسی: differentsiyál] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۸).

دینام din m [از فرانسوی: dynamo] [از روسی: dinámo، از فرانسوی: dynamo] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۹).

رپورت r port [فرانسوی: rapport] [روسی: rāport] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۰؛ BASHIRI 1994). واژه فرانسوی rapport در این زبان به صورت rapoR تلفظ می‌شود.

رادیاتور r di[i] tor [فرانسوی: radiateur] [روسی: radiátor] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۹).

راغ r q دامنه سبز کوه: بدون ریشه

- رواج ز rav [عربی] ۱. رونق. ۲. رایج... (p. 188-189)
- زندانف zandb f بلبل: بدون ریشه
[سُغدی: *zntw'β] (HENNING 1939, p. 105); نیز
(GHARIB 1995, no. 11342).
- زور^۲ zur [عربی] دروغ.
این کلمه فارسی است و طبق شیوه فرهنگ
بزرگ سخن نیاز به ریشه ندارد. فارسی میانه:
HORN 1893, no. ۱۰۰۰; JEFFERY 2007, p. 155) zūr
Durkin- 674؛ برای صورت فارسی میانه
MACKENZIE 1986, MEISTERERST 2004, p. 385
(p. 99)
- زبِق zeybaq [عربی: زَبِق، زَبِق، معرّب، از فارسی:
زیه = جیوه] ساده.
[عربی: زَبِق، زَبِق، معرّب، از فارسی میانه:
MAYRHOFER: GIQUOX 2011, p. 39) [*zīwag
(EILERS 1971, p. 598; vol. 1, p. 439)
- زیج zīj [معرّب، از فارسی: زیج] کتابچه نجومی...
[معرّب، از فارسی میانه: zīg] (TAFAZZOLI 1986)
(EILERS 1971, p. 598).
- ژیلِت ilet [فرانسوی] جلیقه.
[روسی: žilët] (OVČINNIKOVA 1965, p. 226).
- ساتراپ s tr [یونانی، از فارسی باستان]
[فرانسوی: satrape، از یونانی: satrapês، از فارسی
باستان: xšaçā-pāvan-] (BARTHOLOMAE 1961,)
col. 546; KENT 1953, p. 181؛ برای صورت
فرانسوی (JEUGE-MAYNART 2008).
- ساختارز s x roz [از فرانسوی: saccharose] قند
نی‌شکر.
[از روسی: saxaróza] (WHEELER et al. 2007, p.)
447). واژه فرانسوی saccharose در این زبان
- معرّب، از فارسی میانه: [rawāg] قیاس کنید با
EILERS; NYBERG 1974, p. 168)؛
1971, p. 605؛ برای صورت فارسی میانه
(MACKENZIE 1986, p. 71).
- روزبان ruzb n جلاد؛ دژخیم: بدون ریشه
[سُغدی: rwc'p'n] (GHARIB 1995, no. 8558).
- ریژ ri آرزو؛ هوس؛ کام: بدون ریشه
[سُغدی: ryz] (GHARIB; HENNING 1939, p. 99)
(1995, no. 8626).
- زاق [q] z بچه؛ فرزند: بدون ریشه
[سُغدی: z'k] (Sims-; GHARIB 1995, no. 11135)
Williams and Durkin-MeistererST 2004, p.
(230).
- زرگون zarqun [سُریانی] سرنج.
[معرّب «قرمز روشن»، از آرامی: sīrīqūn، از
یونانی: surikon، از فارسی میانه: zargōn]
(Ciancaqlini 2008, p. 176; Tafazzoli 1986)
The American Eilers 1971, p. 590-591
Heritage Dictionary of the English
Language, Third Edition, Houghton Mifflin
Company, Boston / New York, 1992,
Wehr 1994, zircon؛ برای صورت عربی
(p. 437 bright red).
- زنجیل zanje(a)bil [معرّب، از فارسی]
[معرّب، از سُریانی: zangbil، از فارسی میانه:
singibēr، از هندی میانه] قیاس کنید با فارسی:
شنگیل و پالی: singiv ra- و سنسکریت:
Jeffery; Ciancaqlini 2008, p. 175) ṅgavera-
Widengren 1955, 2007, p. 153-154؛ نیز

[معرب، از فارسی میانه: «سنگ‌گِل» *sag-gil*]: *sag* (Jeffery 2007, p. 164) «سنگ» + *gil* («گِل») (Tafazzoli 1986؛ Eilers 1971, p. 606)؛ برای صورت‌های فارسی میانه (Mackenzie 1986, p. 36, 73).

سراج z ser [عربی] چراغ.

[معرب، از ایرانی میانه: *čirāy*] (Jeffery 2007, p. 167-166؛ Tafazzoli 1986؛ Eilers 1971, p. 606)؛ برای صورت فارسی میانه (Mackenzie 1986, p. 23).

سرادق sor deq [معرب، از فارسی: سراپرده؟] پرده‌سرا.

[معرب، از فارسی میانه: *srādag*] (Tafazzoli 1986؛ Nyberg 1974, p. 179)؛ نیز (Widengren 1955, p. 189؛ 2007, p. 167-168).

سربال serb l [معرب، از فارسی] پوشاک.

[معرب، از فارسی میانه: *šalwār* «شلوار»] (Horn 1893, no. 789؛ Tafazzoli 1986؛ Eilers 1971, p. 168-169)؛ نیز (Jeffery 2007, p. 609, 622)؛ برای صورت فارسی میانه (Mackenzie 1986, p. 79).

سکباج z sekb [معرب، از فارسی: سکبا] آش سرکه.

[معرب، از فارسی میانه: **sikbāg*] (Tafazzoli 1986).

سکرت sekret [فرانسوی: secrète] مخفی.

[روسی: *sekrét* /s'ikt'ɛt/ (صادق ۱۳۸۴، ص ۳۹).

سمنت sement [انگلیسی: cement] سیمان.

[روسی: *tsemént*] (صادق ۱۳۸۴، ص ۳۹).

سناجق san jeq [جمع سنجق، به قاعده عربی]

به صورت sakaroz تلفظ می‌شود.

ساخارین s x rin [از فرانسوی: saccharine] گردی سفید و شیرین.

[روسی: *saxarín*] (صادق ۱۳۸۴، ص ۳۹). واژه فرانسوی *saccharine* در این زبان به صورت sakarin تلفظ می‌شود.

سادج s daj [معرب، از فارسی: ساده] ساده.

[معرب، از فارسی میانه: *sādij*] (Eilers 1971, p. 606).

سادج s daj [معرب، از فارسی: ساده] گیاهی بدون ریشه...

[معرب، از فارسی میانه: **sādag*] (Gignoux 2011, p. 71).

سارافون s r fon [روسی] پیراهن زنانه بدون آستین.

[روسی: *sarafán* /s raf n/ «پیراهن زنانه بی‌آستین»، از ترکی، از فارسی: سراپا «لباس فاخر»] (صادق ۱۳۸۴، ص ۳۳؛ برای معنی واژه روسی *sarafán* «پیراهن زنانه بی‌آستین» (Ovčinnikova 1965, p. 814).

سپهر sepehr بدون ریشه

[فارسی میانه: *spihr* از یونانی: *sphaira* «گِره»] (Nyberg 1974؛ Huyse 2002, p. 178).

ستاغ set q بدون ریشه

[سُغدی: *st''(x)*] (Gharib 1995, no. 8982).

ستغ setiq قله: بدون ریشه

[سُغدی: *st'iy* و *st(ə)stēy*] (Henning 1939, p. 95).

سجیل sejzil [معرب، از فارسی؟ سنگ یا گِل] پخته.

نقد و بررسی بخش ریشه‌شناسی فرهنگ بزرگ سخن

املائی درست کلمه آلمانی *Schablone* (با یک n) است.

شاتون tun [فرانسوی: chaton] دسته‌پیستون.

[روسی: *šatún*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۹). واژه فرانسوی *chaton* در این زبان به معنی «نگین؛ جای نگین» است.

شاسی s[ʃi] [فرانسوی: châssis]

[روسی: *šassi* / انگلیسی: *chassis*] ممکن است از روسی *šassi* گرفته شده باشد، نه از انگلیسی یا فرانسه. البته از انگلیسی آمدن آن نیز ممکن است (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۹).

شیق ^۱ šaq [معرب، از فارسی: شبه] سنگی سیاه‌رنگ از جنس کربن.

[معرب، از فارسی میانه: *šabag*] (برای صورت فارسی میانه Mackenzie 1986, p. 78).

شطرنج ^۱ šarj [معرب، از پهلوی: شترنگ]

[معرب، از فارسی میانه: *šatrang*، از سنسکریت: *šatur-aṅga-* «دارای چهار صف نظامی» (Eilers & Nyberg 1974, p. 54; Tafazzoli 1986)؛ 1971, p. 607؛ برای صورت فارسی میانه

Mackenzie 1986, p. 22). منظور از «چهار صف نظامی» پیادگان، اسب‌سواران، فیل‌سواران، و قلعه‌نشینان هستند (یادداشت دکتر احمدرضا قائم‌مقامی برای نگارنده).

شغال ^۱ šāḡal، قدیمی: ^۱ qal بدون ریشه

[فارسی میانه: *šayāl*، از سنسکریت: *śṛṅgāla-* و *śṛṅgāla-*] (Hübschmann 1895, p. 80)؛ برای صورت فارسی میانه Mayrhofer 1956, vol. 3, p. 368؛ Horn 1893, no. 785).

ششک šak ابله؛ نادان؛ بدون ریشه

عَلَم‌ها؛ بیرق‌ها.

[عربی، جمع سنجق] (Wehr 1994, p. 506) (banner).

سنبیل sombol بدون ریشه

[معرب، از آرامی] (Jeffery 2007, p. 178)؛ برای صورت عربی (Wehr 1994, p. 506).

سندسی sondos [معرب، از فارسی؟] ابریشم.

[معرب، از ایرانی میانه: *sandūs*، قیاس کنید با سغدی: *sndws*] (Jeffery 2007, p. 179-180)؛ Widengren 1955, p. 190-191؛

فارسی میانه و پارتی Durkin-Meisterernst 2004, p. 307؛ Sims-Williams and Durkin-Meisterernst 2004, p. 177).

سنگ‌سار sangs r بدون ریشه

[سغدی: *šnqs'r*] (Henning 1939, p. 96)؛ (Gharib 1995, no. 8867).

سوغات ^۱ so[w]q t [ترکی]

[مغولی میانه غربی: *saūqat*] (Doerfer 1963,)؛ (vol. 1, p. 345).

سیم ^۱ sim ۱. سیم برق. ۲. رشته باریک ساز. ۳. نقره. ۴. سکه نقره‌ای؛ بدون ریشه

[از فارسی میانه: *asēm* و *sēm* از یونانی: *asēmon* «نقره»] (Bailey 1981, p. 31)؛ Nyberg 1974, p. 225؛ Huysse 2002؛ Mackenzie 1986, p. 12 & 74).

شابلون blon [آلمانی: Schablone]

[روسی: *šablón* «قال؛ الگو»] واژه آلمانی *Schablone* در این زبان به صورت *šablónə* / [ʃa'blo:nə] شابلونه تلفظ می‌شود (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۹).

- [از عربی: شفق «تباہ»] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۱۶).
- شکلات** kol [فرانسوی: chocolat]
[روسی: / kal t/ šokolad] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۱). واژه فرانسوی *chocolat* در این زبان به صورت *šokola* تلفظ می‌شود.
- شلاق** q la [ترکی]
[از عربی: شَلَق «شلاق زدن»] در ترکی به دلیل ش آغازی آن مسلماً قرضی و مقتبس از فارسی است... این کلمه ظاهراً باید از ریشه عربی «شَلَق» به معنی «شلاق زدن» گرفته شده باشد، هرچند خود شلاق در عربی به کار نرفته است (صادقی ۱۳۸۲، ص ۱۴۶، از DOERFER 1975, vol. 4, p. 290). به نظر می‌رسد که شلاق صیغهٔ مبالغه‌ای است که ایرانیان از ریشهٔ «شَلَق» عربی ساخته‌اند (مقایسه شود با ثبات و ضباط و غیره) (صادقی ۱۳۸۲، همان).
- شلتاق** q lt (*) [ترکی] زورگویی.
[مغولی میانهٔ غربی: *šiltaq*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 358).
- شنقار** r ŋq [ترکی] (جانوری) نوعی باز.
[مغولی میانهٔ غربی: *šonqar*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 360).
- شوت** t shoot [انگلیسی: shoot] ۱. ضربه به توپ. ۲. دیرفهم.
[روسی: *šut* «مسخره؛ دلفک»؟ / انگلیسی: shoot «پرت»؟] (برای صورت و معنی کلمه روسی صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۹). در فرهنگ بزرگ سخن دو معنی برای مدخل «شوت» وجود دارد که معنی شماره ۲ (دیرفهم) ممکن است روسی یا انگلیسی باشد. در نتیجه، بهتر است مدخل
- «شوت» به دو مدخل تفکیک شود.
شورج [x] [معرب، از فارسی: شوره] شوره.
[معرب، از فارسی میانه: *šōrag*] (برای صورت فارسی میانه Mackenzie 1986, p. 75).
- شیلنگ** ilag [از آلمانی: Schlange]؟
[روسی: *šlang*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۹؛ Bashiri 1994, p. 115).
- ساروج** s ruj ساروج: بدون ریشه
[معرب، از فارسی میانه: *čārūg*] (Tafazzoli 1986؛ Mackenzie 1986، برای صورت فارسی میانه Mackenzie 1986, p. 21).
- سندل** sandal [فرانسوی: sandale] نوعی کفش تابستانی: بدون ریشه
[معرب، از فارسی میانه: *čandal*] از سنسکریت: *caṇḍana* (Eilers & GiqnoUX 2011, p. 75)؛ 607, p. 1971؛ برای صورت سنسکریت Mayrhofer 1956, vol. 1, p. 373؛ برای صورت فارسی میانه Mackenzie 1986, p. 21؛ برای صورت عربی Wehr 1994, p. 614).
- صولجان** so[w]laj n [عربی: صولجان، معرب، از فارسی: چوگان] چوگان.
[عربی: صولجان، معرب، از فارسی میانه: **čawlagān* «چوگان»] (Mackenzie 1986, p. 22؛ نیز Nyberg 1974, p. 56, *cōvægān*؛ Eilers 1971, p. 590, *šaubaq/k*).
- ضمین** zamin [از عربی، ممالِ ضمان] ضامن.
[عربی] (Wehr 1994, p. 637).
- طاس** t s [معرب، از فارسی: تاس] مکعب کوچکی که در تخته‌نرد و منچ به کار می‌رود.
[معرب، از فارسی میانه: *tās(t)*] در فرهنگ بزرگ

می‌دانسته‌اند «عکعک» صورت فارسی «عق‌عق» است، «ع» آن را حفظ کرده‌اند. بعدها «عکعک» فشرده شد و به صورت «عکک» و سپس به صورت «عکّه» درآمد‌ه‌است (صادقی ۱۳۸۵، ص ۶ و ۷).

عنبر ambar [عربی]

[معرب، از فارسی میانه: ambar] (GIGNOUX 2011, p. 8; MACKENZIE 1986, p. 20).

عوان av[v] n [از عربی] پاسبان.

[از عربی: اعوان] (صادقی ۱۳۷۳، ص ۸).

غچرچی qa ar i [ترکی] راهنما؛ بلدِ راه.

[مغولی میانه غربی: *gajarči*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 376).

غراش qar بن مضارع غراشیدن (خشم گرفتن): بدون ریشه

[سُغدی: *qar*] (GHARIB 1995, no. 4172).

غوک quk قورباغه: بدون ریشه

[سُغدی: *quk*] (HENNING 1939, p. 95).

فاستونی f sto(u)ni [روسی] پارچهٔ پشمی نسبتاً ضخیم.

[انگلیسی: فارسی] انگلیسی: /'fastiən/ *fustian* (علی‌اشرف صادقی، «دربارهٔ چند لغت عامیانهٔ فارسی»، مجلهٔ سخن، دورهٔ ۲۰، شمارهٔ ۴ و ۵، مهر ۱۳۴۹، ص ۳۹۳). به نظر می‌رسد که «ی» آخر کلمه، «ی» نسبت فارسی باشد. نیز بولکی و پیراشکی

فاگوت f gut [آلمانی] نوعی ساز بادی.

[روسی: *fagót*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۲).

فام f m رنگ: بدون ریشه

سخن هشت معنی برای مدخل «طاس» وجود دارد که ریشهٔ معنی شمارهٔ ۱ (معنی بالا) به صورت «معرب، از فارسی میانه: *tās*» (برای صورت فارسی میانه MACKENZIE 1986, p.

82; BOYCE 1977, p. 86) صحیح است. ریشهٔ معنی‌های دیگر (لگن؛ کاسه؛ پیاله؛...) نیز به صورت «معرب، از فارسی میانه: *tašt*» (HORN; NYBERG 1974, p. 192; Tafazzoli 1986) است. در نتیجه مدخل «طاس» باید به دو مدخل تفکیک شود.

طناب tan b [عربی: طناب]

[از عربی: اطناب] (صادقی ۱۳۷۳، ص ۷ حاشیه).

طیهوج tihuj [معرب، از فارسی: تیهو] تیهو.

[عربی: طیهوج، معرب، از فارسی میانه: *tēhōg*] (Tafazzoli 1986) برای صورت عربی اتابکی (۱۳۷۸-۱۳۸۰).

ظرفیت zarf.iy[y]at [از عربی]

[عربی: ظرفیت] (اتابکی ۱۳۷۸-۱۳۸۰).

عرابه arr be [معرب، از فارسی]

[۴] در صورتی که این کلمه معرب باشد، طبق شیوهٔ فرهنگ بزرگ سخن، باید صورت عربی آن درج می‌شد. در فرهنگ‌های عربی مراجعه‌شده واژهٔ *عَرَبِيَّةٌ با این معنی یافت نشد (WEHR 1994) اتابکی (۱۳۷۸-۱۳۸۰). قیاس کنید عربی: عَرَبِيَّةٌ (WEHR 1994, p. 703) و روسی: *arabá* (Rubinčik 1970) و ترکی: *araba* «گردونه» (DOERFER 1965, vol. 2, p. 19).

عکه kke [عربی: عکّه] عق‌عق.

[از فارسی: عکعک، از عربی: عق‌عق] قدما که

دارد که معنی شماره ۵ «انیفورم» روسی است و در نتیجه مدخل «فرم» باید به دو مدخل تفکیک شود. *forme* در فرانسوی به معنی «اونیفورم» به‌کار نمی‌رود.

فرنج *ferenj* کت نیم‌تنه نظامی که چهار جیب دارد: بدون ریشه

[از روسی: *frenč*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۳).

فرنج *foronj* پوزه؛ دهان: بدون ریشه

[سُغدی: *pr'yнк'*] (Gharib 1995, no. 7018)

Sims-Williams and Durkin-Meisterernst 2004, (p. 141, 147)

فُر *fā* چرک: بدون ریشه

[سُغدی: *βz* و *βz'* «زشت»] (HENNING 1939, p.)

(Gharib 1995, no. 464 ; 101)

فلاکت *fa(e)l kat* [از عربی] فقر و بدبختی.

[از فارسی: مفلک، از عربی: مفلق، «پست؛ رذل»]

(صادقی ۱۳۸۵، ص ۸).

فندق *fandoq* بدون ریشه

[عربی: فندوق، معرب، از فارسی میانه: *pondik*]

(Ciancaqlini 2008, p. 122-123)؛ برای صورت

فارسی میانه Mackenzie 1986, p. 69؛ برای

صورت عربی اتابکی ۱۳۷۸-۱۳۸۰).

فوتبالیست *futb list* [از انگلیسی]

[روسی: *futbolist*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۴۰).

فیل *fil* [معرب]

[معرب، از فارسی میانه: *pīl* از فارسی باستان:

piru- «عاج»، قیاس کنید با اکدی: *pīlu* و

سنسکریت: *pīlu*] (Bailey 1981, p. 224)؛ Jeffrey

2007, p. 230-231؛ برای صورت فارسی میانه

Durkin-Meisterernst 2004, p. 289؛ برای

[سُغدی: *β'm(h)*] (HENNING 1939, p. 100)؛ (Gharib 1995, no. 2459)

فامیل *f mil* [فرانسوی: *famille*]

[روسی: *famili'a*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۹)؛

(Bashiri 1994, p. 113). واژه فرانسوی *famille*

در این زبان به صورت *famij* تلفظ می‌شود.

فخار *faxx r* [عربی] کوزه‌گر.

[از عربی: فخّاری] (صادقی ۱۳۸۲، ص ۱۴۸

حاشیه).

فرامین *far min* [معرب، از فارسی، جمع فرمان]

[عربی، جمع فرمان] (Wehr 1994, p. 831).

فرخار *farx r* بتخانه: بدون ریشه

[سُغدی: *βr'y'r*] (Gharib ; HENNING 1939, p. 94)

(1995, no. 2741)

فردوس *ferdo[w]s* [عربی: فردوس، معرب، از

فارسی، = پردیس]

[عربی: فردوس، از عربی: فرادیس، از یونانی:

parádeisos از اوستایی: *pairi.daēza*] (Tafazzoli

1986؛ Eilers 1971, p. 594؛ برای صورت

اوستایی Bartholomae 1961, col. 865)

صورت مفرد واژه عربی فردوس طبق قاعده

اشتقاق معکوس از روی صورت جمع فرادیس

ساخته شده‌است (Tafazzoli 1986).

فرغون *forqun* [از فرانسوی: *fourgon*]

[از روسی: *furgón* «واگن باری» / از فرانسوی:

fourgon «واگن باری»] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۴۰).

فرم *form* [فرانسوی: *forme*]

[روسی: *fórm* / *fórmá* / «لباس رسمی؛ اونیفورم»]

(صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۲). در فرهنگ بزرگ

سخن هشت معنی برای مدخل «فرم» وجود

[ترکی، از ایتالیایی] (صادقی ۱۳۸۲، ص ۱۵۲).
قراس qor s [فرانسوی: grosse] واحدی برای
 شمارش، معادل دوازده دوجین یا
 صدوچهل و چهار عدد.

[از روسی: gross] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۴۰).

قراول qar vol [ترکی] نگهبان.

[مغولی میانه غربی: qara'ul] (DOERFER 1963,)

(vol. 1, p. 399).

قرنطینه quarantine [معرب، از فرانسوی:

[quarantaine

[ترکی، از ایتالیایی: quarantena] (صادقی ۱۳۸۴،

ص ۲۳). در صورتی که این کلمه معرب باشد،

طبق شیوه فرهنگ بزرگ سخن، باید صورت

عربی آن درج می‌شد. در فرهنگ‌های عربی

مراجعه شده واژه *قرنطینه یافت نشد (WEHR

1994؛ اتابکی ۱۳۷۸-۱۳۸۰).

قرنیز qarniz [؟]

[از روسی: karníz] در روسی karníz به معنی

«گیلویه [= باریکه گود سراسری در محل اتصال

سقف با دیوار زیر آن]» است. ممکن است این

کلمه از طریق ترکی وارد فارسی شده باشد

(صادقی ۱۳۸۴، ص ۴۰).

قشنگ qa rag بدون ریشه

[سغدی: -'gšnk] (Gharib 1995, no. 731).

قشون qo un [ترکی]

[مغولی میانه غربی: qošūn] (DOERFER 1963, vol.)

(1, p. 406).

قطاب qott b [از عربی: قَطَائِف؟]

[از عربی: قُطَائِف] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۶).

قفیز qafiz [معرب، از فارسی: کویز] واحد وزن،

صورت فارسی باستان و اکدی KENT 1953,

p. 197؛ برای صورت فارسی سنسکریت

(MAYRHOFER 1956, vol. 2, p. 296).

قآن q n [ترکی] پادشاه بزرگ.

[مغولی میانه غربی: qa'an] (DOERFER 1963, vol.)

(DOERFER 1967, vol. 3, p. 141؛ 1, p. 379).

قابو q bu [ترکی] فرصت.

[مغولی میانه غربی: qabu] (DOERFER 1963, vol.)

(1, p. 379).

قاطر q ter [از سغدی]

[ترکی: qatir، از سغدی: xtrry] (DOERFER 1967,)

vol. 3, p. 391-393؛ ص ۱۵۲؛

برای صورت سغدی GHARIB 1995, no.

(10629).

قاقم q qom [عربی] پستاندار شبیه راسو.

[معرب، از فارسی میانه: kākōm] (برای صورت

فارسی میانه MACKENZIE 1986, p. 48).

قبا qab [عربی: قباء]

[عربی: قباء، معرب، از فارسی میانه: kabāh]

(Tafazzoli 1986؛ Bailey 1954, p. 147؛ برای

صورت فارسی میانه MACKENZIE 1986, p.

(47).

قبه qobbe [عربی: قِبَّة] گنبد

[عربی: قِبَّة، معرب، از فارسی میانه: gumbad]

(صادقی ۱۳۸۵، ص ۹ و ۱۰؛ برای ریشه واژه

عربی EILERS 1971, p. 585؛ Tafazzoli 1986؛

برای صورت فارسی میانه MACKENZIE 1986,

(p. 38).

قراین qar bin^۲ [فرانسوی: carabine] نوعی

تفنگ لوله کوتاه.

مسافت، سطح، و آب...

[معرب، از فارسی میانه: *kafz*] (Tafazzoli 1986); نیز Hübschmann 1895, p. 89.

قلوه qolve [از عربی: کلیه]

[از عربی: كلوة] (Wehr 1994, p. 982).

قلیان q(a)eily n [؟]

[از عربی: غلیون «چق، پپ؛ قلیان»] (اتابکی ۱۳۷۸-۱۳۸۰، ذیل «غلیون»). ظاهراً واژه فارسی قلیان طبق قاعده تصحیح افراطی (over-correction) از روی واژه عربی غلیون ساخته شده است (قیاس کنید با واژه عامیانه ماکارانی که از روی واژه ماکارونی ساخته شده است).

قور qur [ترکی] سلاح و مهمات.

[مغولی میانه غربی: *qor* «تیردان؛ ترکش»] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 427).

قورچی qur i [ترکی] سرباز مسلح.

[مغولی میانه غربی: *qorči*] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 429).

قول qo(u)r [ترکی] قلب لشکر.

[مغولی میانه غربی: *göl*] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 438).

قهرمان qahre(a)m n [معرب، از پهلوی]

[معرب، از فارسی میانه: *kār-framān* «کارفرما»] (Mackenzie 1986, p. 50).

قیتول qaytul [ترکی] اردوگاه.

[مغولی میانه غربی: *qoñtül*] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 447).

قیچی qey i [ترکی]

[مغولی میانه غربی: *qaççi*] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 448).

(1, p. 448).

کاپوت k put [فرانسوی: *capote*]

[روسی: *kapót* «کاپوت خودرو»، از فرانسوی: *capot*] (برای صورت و معنی کلمه روسی صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۹). در فرهنگ بزرگ سخن سه معنی برای مدخل «کاپوت» وجود دارد که معنی شماره ۱ (= سرپوش لولایی روی موتور...) و ۲ (= در صندوق عقب خودرو) روسی است و در نتیجه مدخل «کاپوت» باید به دو مدخل تفکیک شود. واژه فرانسوی *capote* در این زبان به معنی «کروک» است و برای دو معنی فوق کلمه *capot* با تلفظ *kapo* به کار می‌رود (Rey 1970).

کاس k s [خوک: بدون ریشه

[سغدی: *k's*] (Gharib 1995, no. 4666).

کافور k für [معرب، از سنسکریت]

[معرب، از فارسی میانه: *kāpūr*، هم‌ریشه با سنسکریت: *karpūra*] (Gignoux 2011, p. 77); Ciancaqlini 2008, p. 246; Jeffery 2007, p. 189; Mackenzie 1986, p. 49.

کاکل k kol [بدون ریشه

[مغولی: *škökül*] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 452).

کامخ k max [معرب، از فارسی: کامه] نوعی

خوراکی از خمیر خشک، شیر، ماست، سرکه، و مانند آن‌ها.

[معرب، از آرامی: *kḥm*'] (Mackenzie 1986, p. 48).

[فرانسوی: *kāmag*]

[مغولی میانه غربی: *qayç*]

- کانا k n نادان؛ بی‌عقل: بدون ریشه
[سُغدی: 'q'ny] (GHARIB 1995, no. 4651).
- کیان kap n [لاتینی] قیان.
[از عربی: قبان] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۱۴ و ۱۵).
- کپه koppe توده و انباشه از چیزی: بدون ریشه
[از عربی: قبه، معرب، از فارسی میانه: gumbad]
(صادقی ۱۳۸۵، ص ۹ و ۱۰؛ برای ریشه واژه
عربی Tafazzoli 1986؛ Eilers 1971, p. 585؛
Mackenzie 1986، برای صورت فارسی میانه،
p. 38).
- کپیتا kopeyt نوعی حلوا: بدون ریشه
[از عربی: قبطاء] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۶).
- کتري ketri [از انگلیسی: kettle]
[از انگلیسی. فارسی] مرکب از واژه انگلیسی
kettle (که پس از ورود به فارسی واج / تبدیل
به r شده: «کتر») و پسوند فارسی «ی» / -i
(تذکر شفاهی دکتر علی‌اشرف صادقی به
نگارنده). نیز بطری
کتل^۱ kotal [ترکی] پشته.
[مغولی میانه غربی: kōtāl] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 458).
- کتل^۲ kotal [ترکی] اسب یدک.
[مغولی میانه غربی: kōtāl] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 459).
- کتلت kotlet [فرانسوی: côtelette]
[از روسی: kotl'eta] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۴۰؛
Bashiri 1994). واژه فرانسوی côtelette در این
زبان به معنی «گوشت دنده» است.
- کجیم kajim قراگند: بدون ریشه
[مغولی میانه غربی: kejim] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 461).
- کرستون karastun قپان: بدون ریشه
[از عربی: قرسطون] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۱۶).
- کوک kork ۱. پشم. ۲. پُرز: بدون ریشه
[از روسی: kórka «پوست؛ قشر»؟] (صادقی
۱۳۸۴، ص ۳۴).
- کرو karv پوشیده (دندان): بدون ریشه
[سُغدی: 'krw' و 'krw'] (HENNING 1939, p. 96؛
GHARIB 1995, no. 4875).
- کشیک ke ik [ترکی]
[مغولی میانه غربی: kešik] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 467).
- کلوش kelo [فرانسوی: cloche] نوعی دامن
زنانه به شکل مخروط که در بالا تنگ است و
به طرف پایین گشاد می‌شود.
[روسی: kl'oš] در فرانسه cloche به معنی «زنگ»
و «ناقوس» است و... در مورد دامن به کار
نمی‌رود (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۴).
- کلیشه keli [فرانسوی: cliché]
[روسی: klišé] (Bashiri 1994؛ نیز Rubinčik
1970).
- کنز kanz [معرب، از فارسی: گنج] گنج.
[معرب، از ایرانی میانه: ganj / ganz]
(Ciancaqlini 2008, p. 142؛ Tafazzoli 1986؛
Widengren 1955, p. 192-193؛ برای
صورت‌های ایرانی میانه Boyce 1977, p. 42؛
Durkin-Meisterernst 2004, p. 163؛
Nyberg 1974, p. 81؛ Mackenzie 1986, p. 35).
- کولنج kulanj قولنج: بدون ریشه
[از عربی: قولنج] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۸).

بدون ریشه
[از عبری: *lo-tora* «غیرتوراتی»] (صادقی ۱۳۸۲، ص ۱۴۸).

ماسکه m ske [فرانسوی: *masqué*] ماسک. [روسی: /másk / maska «ماسک»] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۵). واژه فرانسوی *masqué* در این زبان صفت و به معنی «نقابدار» و «پوشیده» است.

ماشه m e [عربی: مِحْشَة؟] [ترکی، از عربی: مِحْشَة] (صادقی ۱۳۸۲، ص ۱۵۳). عربی: مِحْشَة «سیخی آهنین که با آن آتش را به هم می‌زنند» (اتابکی ۱۳۷۸-۱۳۸۰).

ماشین m in [فرانسوی: *machine*] [از روسی: *mašina* «خودرو»] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۰). در فرهنگ بزرگ سخن چهار معنی برای مدخل «ماشین» وجود دارد که معنی شماره ۱ «اتومبیل؛ خودرو» روسی است و در نتیجه مدخل «ماشین» باید به دو مدخل تفکیک شود. کلمه فرانسوی *machine* در این زبان به معنی «دستگاه» است.

مانور m novr [فرانسوی: *mano uvre*] [روسی: *man'óvr* از فرانسوی: *mano uvre*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۵).

مدال med l [فرانسوی: *médaille*] [روسی: /myedal' / medál'] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۵؛ Bashiri 1994). واژه فرانسوی *médaille* در این زبان به صورت *medaj* تلفظ می‌شود.

مرال ma(e)r l [ترکی] نوعی گوزن. [مغولی میانه غربی: *maral*] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 495).

گارس g rs [از فرانسوی، = گاز، مأخوذ از غزه، شهری در فلسطین] پارچه‌ای لطیف.

[از روسی: /gas/ gaz] از کلمه روسی *gaz* که تلفظ می‌شود و با *r* اضافی، که در فارسی به آن افزوده شده، گرفته شده است. این *r* در کلمات چرتکه و گارسه نیز دیده می‌شود. سابقاً تجاری بودند که... این پارچه‌ها را از روسیه وارد می‌کردند (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۴).

گامبی g mbi [انگلیسی: *gambit*] در شطرنج، حالتی در شروع بازی که با از دست دادن یکی از پیاده‌ها و در عوض، به دست آوردن موقعیت بهتر همراه است.

[فرانسوی: *gambit*] از ایتالیایی: *gambetto* «پشت پا» [Jeuge-Maynari 2008]. واژه انگلیسی *gambit* در این زبان به صورت *gæm.bi* تلفظ می‌شود (و نه **gæm.bi*).

گراور ger vor [فرانسوی: *gravure*] فلزی که بر روی آن تصویری برای چاپ حک می‌شود.

[از روسی: /grav'úra/ grav'úra] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۶؛ Bashiri 1994).

لاستیک l tik [از فرانسوی: *élastique*] [ترکی، از فرانسوی: *élastique*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۰).

لامپا l m [از فرانسوی: *lampe*] نوعی چراغ فتیله‌ای.

[روسی: /lámpa] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۴۰؛ Bashiri 1994).

لک لک lakk [آکدی] [از عربی: لُق لُق] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۷).

لوترا lutar زبانی قراردادی بین دو یا چند نفر:

نقد و بررسی بخش ریشه‌شناسی فرهنگ بزرگ سخن

- و بتونه به کار می‌رود: بدون ریشه
[روسی: mel «گج»] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۰).
ملاطفه mol tfe [عربی]
- در فرهنگ بزرگ سخن دو معنی برای مدخل
«ملاطفه» وجود دارد که ریشه معنی شماره ۱
(ملاطفت) به صورت «عربی: ملاطفة» (Wehr
1994, p. 1018) صحیح است. ریشه معنی ۲
(مُلَظَفَه) نیز به صورت «از عربی: مُلَظَفَه» (صادقی
۱۳۷۳، ص ۵) صحیح است. در نتیجه مدخل
«ملاطفه» باید به دو مدخل تفکیک شود.
- موانید** mav nid [جمع مانده، به قیاس عربی]
(دیوانی) مانده‌ها؛ مالیات پس افتاده.
[عربی، جمع مأنذ] (Tafazzoli 1986)؛ اتابکی
۱۳۷۸-۱۳۸۰).
- موری** muri لوله سفالی: بدون ریشه
[سُغَدی: mwry 'y «راه آب»] (Gharib 1995, no. 5552).
- موز** mo[w]z بدون ریشه
[فارسی میانه: mōz قیاس کنید با سنسکریت:
-moca و -mauca] (برای صورت فارسی میانه
Mackenzie 1986, p. 56)؛ برای صورت
Mayrhofer 1956, vol. 2, p. سنسکریت
692).
- نارگیل** n rgil بدون ریشه
[فارسی میانه: anārgēl از سنسکریت: -nārikela
و [nālikera] (Bailey 1981, p. 226)؛ Mayrhofer
1956, vol. 2, p. 155)؛ برای صورت فارسی
میانه Mackenzie 1986, p. 9).
- نس** nos گرداگرد دهان: بدون ریشه
[سُغَدی: ns] (Henning 1939, p. 100).
- مرج** marj [معرب، از فارسی: مرغ] چراگاه.
[معرب، از پارتی: marj] قیاس کنید با فارسی
میانه: marw (Tafazzoli 1986)؛ برای صورت
پارتی Durkin-Meisterernst 2004, p. 230.
(Boyce 1977, p. 57).
- مزان** mezq n [ترکی، از فرانسوی] موزیک.
[ترکی، از روسی: múz'ika «موسیقی» múz'kánt
«نوازنده»] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۵).
مسک mesk [معرب، از سنسکریت] مُشک.
[معرب، از فارسی میانه: mušk از ریشه
هندواروپایی، قیاس کنید با هندی باستان: mu
«بیضه»] (Tafazzoli 1986)؛ Ciancaolini 2008, p.
204؛ Eilers 1971, p. 609)؛ برای صورت فارسی
میانه Mackenzie 1986, p. 57).
- مشک** ma بدون ریشه
[فارسی میانه: mašk فارسی باستان: -maškā از
ریشه سامی] قیاس کنید با اکدی: maš-ku-u
«پوست» و آرامی: maškā و آشوری: mašku
(Bailey 1981, p. 224)؛ برای صورت فارسی
باستان Kent 1953, p. 203)؛ برای صورت
فارسی میانه Mackenzie 1986, p. 55).
- مصاف** mas f[f] [عربی: مصاف، جمع مَصَفَّ]
[از عربی: مَصَفَّ] (صادقی ۱۳۷۳، ص ۲ و ۳).
- مفلاک** mefl [از عربی]
[از عربی: مفلق «پست؛ رذل»] (صادقی ۱۳۸۵،
ص ۸).
مفلوک mafluk [از عربی] فلک زده.
[از فارسی: مفلاک، از عربی: مفلق «پست؛ رذل»]
(صادقی ۱۳۸۵، ص ۸).
مل mel^۱ گرد بسیار نرمی که در ساخت رنگ‌ها

نشاستج ne staj [معرب] نشاسته

[معرب، فارسی میانه: *nišāstag] (برای صورت فارسی میانه واژه‌نامه موضوعی زبان‌های باستانی ایران ۲؛ حسن رضایی باغبیدی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۱، ص ۱۱۳).

نشت na تراوش کردن: بدون ریشه

[از عربی: نش] تغییری که در این کلمه پیدا شده نزد زبان‌شناسان به «دگرگون‌شدگی» یا «ناهمگون‌شدگی» dissimilation موسوم است و آن عبارت از تبدیل یکی از دو واج همسان به یک واج غیر همسان با آن است. در اینجا $t = d$ کلمه به $d = t$ بدل شده است (صادقی ۱۳۷۳، ص ۸ و ۹).

نقوله naqule زلف؛ گیسو: بدون ریشه

[مغولی میانه غربی: nuḡulā] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 516).

نقطه noqte [ن] افسار بدون دهنه.

[مغولی میانه غربی: noqta] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 517).

نمره nomre [معرب، از ایتالیایی: numero]

[عربی: نمره، معرب، از ایتالیایی: numero] (برای صورت عربی WEHR 1994, p. 1173 number). علاوه‌براین، در فرهنگ بزرگ سخن شش معنی برای مدخل «نمره» وجود دارد که معنی شماره ۳ «حمام خصوصی» روسی است. *nóm'ér* در روسی به معنی «اتاق» است (صادقی ۱۳۸۴، ص ۴۱) و معنی شماره ۵ (حیله‌گر) «ترکی، از ایتالیایی: numero» است. در نتیجه مدخل «نمره» باید به سه مدخل تفکیک

شود. نیز صادقی (۱۳۸۲، ص ۱۴۴): «نمره» در معنی «شماره» (نمره درس و نمره کفش) از ترکی «نمره»، «نومره»، و «نومرو» *numara* گرفته شده که خود مأخوذ از ایتالیایی است. **نوک** no(u)k ۱. منقار. ۲. ... بدون ریشه [سغدی: nwk] (HENNING 1939, p. 95).

نیلوفر nilufar بدون ریشه

[معرب، از فارسی میانه: *nīlōpal* از سنسکریت: *nīlot.pala-* (Bailey 1981, p. 225-226)؛ *GiçnoUX* 2011, p. 214؛ *Ciancaqlini* 2008, p. 214؛ *Wehr* 1994, p. 59؛ برای صورت عربی *Mackenzie* 1190؛ برای صورت فارسی میانه *Mackenzie* 1986, p. 60).

واکسیل v ksil [روسی] واکسیل‌بند

[از روسی، مخفف واکسیل‌بند] واکسیل‌بند

واکسیل‌بند v ksil-band [روسی، فارسی] رشته‌های به‌هم‌بافته‌ای که به دو طرف آن قطعه‌ای فلز یا چرم وصل شده است و در لباس‌های رسمی نظامی بر شانه چپ می‌آویزند. [از روسی: *aksel'vánt*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۶؛ *Bashiri* 1994).

وال v l [یونانی، انگلیسی: whale] بالن: به سهم

شیر و به تن زنده‌پیل و به چشم چو جرع / چو غرم بر سر کوه و چو وال در دل یم (سنایی). [عربی] (WEHR 1994).

والیالیست v lib list [از انگلیسی]

[روسی: *valeybalíst/ voleybolíst*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۴۱).

وانیل v nil [فرانسوی: vanille]

[روسی: *vanil'*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۲). واژه

نقد و بررسی بخش ریشه‌شناسی فرهنگ بزرگ سخن

- فرانسوی *vanille* در این زبان به صورت *vanij* تلفظ می‌شود.
- ورمیشل** *vermi le* [فرانسوی: *vermicelle*] رشته‌فرنگی.
- [روسی: *vermišélʹ*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۲). واژه فرانسوی *vermicelle* در این زبان به صورت *vermisel* تلفظ می‌شود.
- هراول** *her vol* [ترکی] واحدی از لشکر که برای هدایت سپاهیان پیشاپیش لشکر حرکت می‌کند.
- [مغولی میانه غربی: *hirä'ül*] «طلایه سپاه» (Doerfer 1963, vol. 1, p. 352).
- هندسه** *hendese* [معرّب، از پهلوی] [معرّب، از فارسی میانه: *handāz*] «طرح، نقشه» (Eilers 1971, p. 600)؛ برای صورت فارسی میانه (Mackenzie 1986, p. 42).
- یابو** *y bu* بدون ریشه [ترکی آذری: *yabu*] (Doerfer 1975, vol. 4, p. 48).
- یاتوغان** *y tuq n* [ترکی] نوعی ساز زهی. [مغولی میانه غربی: *yatuğan*] (Doerfer 1963, (vol. 1, p. 546).
- یاسج** *y se(o)j* [؟] تیر پیکان‌دار. [ترکی: *yasič*] (Doerfer 1975, vol. 4, p. 96).
- یافه** *y fe* یاه: بدون ریشه [سغدی: *y'βk*] «سرگردان» (Henning 1939, p. 102؛ Gharib 1995, no. 10890).
- یاقوت** *y qut* [معرّب، از فارسی: یا کند] [معرّب، از آرامی، از فارسی میانه: *yākand*] از یونانی: *[hyákinthos]* (Jeffery 2007, p. 289)؛ Huys 2002؛ برای صورت فارسی میانه (Mackenzie 1986, p. 96). تحول آوایی واژه عربی یاقوت بر اثر خوانش نادرست *y'knt* به صورت *y'kwt* بوده است (Nyberg 1974, p. 225).
- یاده** *yade* در باور قدما، سنگی که چون بر کف دست بگیرند و رو به آسمان بر آن ورد بخوانند باران می‌بارد: بدون ریشه. [ترکی جغتایی: *yada*] از مغولی: *[jada]* (Doerfer 1975, vol. 4, p. 142).
- یونجه** *yonje* بدون ریشه [ترکی آذری: *yonja*] (Doerfer 1975, vol. 4, p. 228).

منابع:

- اتابکی، پرویز (۱۳۷۸-۱۳۸۰)، فرهنگ جامع کاربردی فرزانه (عربی - فارسی)، ۴ جلد، تهران، فرزانه.
- انوری، حسن (سرپرست) (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن، هشت جلد.
- انوری، حسن (سرپرست) (۱۳۹۰)، ذیل فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۳)، «بعضی تحولات ناشناخته کلمات عربی در زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی، سال ۱۱، شماره ۱، صفحه‌های ۱-۲.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۲)، «نقد» فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار: قشون و نظمیه»، مجله زبان‌شناسی،

- سال ۱۸، شماره ۱، صفحه‌های ۱۳۹-۱۵۴.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۴)، «کلمات روسی در زبان فارسی و تاریخچه ورود آن‌ها»، مجله زبان‌شناسی، سال ۲۰، شماره ۲، صفحه‌های ۳-۴۶.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۵)، «تحول صامت ق عربی در زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی، سال ۲۱، شماره ۱ و ۲، صفحه‌های ۳-۳۲.
- BAILEY, Harold W. (1954), *Indo-Iranian Studies II*, in: *Transactions of the Philological Society*,
- BAILEY, Harold W. (1981), *Western Iranian Dialects*, in: *Opera Minora*, Shiraz, Forozangah.
- BARTHOLOMAE, Christian (1961), *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.
- BASHIRI, Iraj (1994), *Russian Loanwords in Persian and Tajiki Languages* *Persian Studies in North America*, studies in Honor of Mohammad Ali Jazayeri, Edited by Mehdi Marashi, Iranbooks, Bethesda, Maryland.
- BOYCE, Mary (1977), *A Word-list of Manichaean Middle Persian and Parthian*, in: *Acta Iranica*, 9a, Téhéran-Liège-Leiden.
- CIANCAQLINI, Claudia A. (2008), *Iranian Loanwords in Syriac*, Wiesbaden, Dr. Ludwig Reichert Verlag.
- DOERFER, Gerhard (1963), *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen*, band I, Wiesbaden, Steiner.
- DOERFER, Gerhard (1965), *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen*, band II, Wiesbaden, Steiner.
- DOERFER, Gerhard (1967), *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen*, band III, Wiesbaden, Steiner.
- DOERFER, Gerhard (1975), *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen*, band IV, Wiesbaden, Steiner.
- DURKIN-MEISTERERNSI, Desmond (2004), *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Partian*, Brepols, Turnhout, Belgium.
- EILERS, Wilhelm (1971), *Iranisches Lehngut im Arabischen*, *Actas do IV Congresso de Estudos Árabes e Islâmicos*, Coimbra-Lisboa 1968, Leiden, Brill, pp. 581-660.
- FRISK, Hjalmar (1960-1972), *Griechisches etymologisches Wörterbuch*, 3 vol., Heidelberg.
- GHARIB, Badrozzaman (1995), *Sogdian Dictionary*, Tehran, Farhangan.

- GIQNOUX, Philippe (2011), *Lexique des termes de la pharmacopée syriaque*, Association pour l'ancement des etudes Iraniennes, Paris.
- HENNING, W.B. (1939), Sogdian Loan-words in New Persian, *BSOS*, p. 93-106.
- HORN, Paul (1893), *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Strassburg.
- HÜBSCHMANN, H (1895), *Persische Studien*, Strassburg.
- HUYSE, Philip (2002), Greece xiii. Greek Loanwords in Middle Iranian Languages, *Encyclopædia Iranica*, Vol. XI, Fasc. 4, pp. 360-361.
- JEFFERY, Arthur (2007), *The Foreign Vocabulary of the Qur'an*, Leiden, Boston.
- JEUGE-MAYNART, Isabelle (2008), *Le Petit Larousse Illustré*, Larousse, Paris.
- KENT, Roland G. (1953), *Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven. (چاپ افست: تهران، طهوری، ۱۳۸۹)
- MACKENZIE, David Neil (1986), *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford University Press, Oxford.
- MAYRHOFFER, Manfred (1956), *A Concise Etymological Sanskrit Dictionary*, 4 vol., Carl WinterHeidelberh.
- NYBERG, Henrik Samuel (1974), *A Manual of Pahlavi II*, Wiesbaden, Otto Harrassowitz. (چاپ افست: تهران، اساطیر، ۱۳۹۰)
- OVČINNIKOVA, I. K. (I drugie) (1965), *Russko - Persidskiy Slovar*, Moskva, Sovetskaia Entsiklopedia. (چاپ افست: مشهد، جاودان خرد، ۱۳۸۷)
- REY, Alain (1970), *Petit Robert Dictionnaire de la Langue Française*, S.N.L., Paris.
- RUBINČIK, Iu., A. (1970), *Persidsko - Russkiy Slovar*, Moskva, Sovetskaia Entsiklopedia. (چاپ افست: مشهد، جاودان خرد، ۱۳۸۷)
- SIMS-WILLIAMS, Nicholas and Desmond DURKIN-MEISTERERNSI (2004), *Dictionary of Manichaeen Sogdian and Bactrian*, Brepols, Turnhout, Belgium.
- SOANES, Catherine and Angus STEVENSON (2005), *Oxford Dictionary of English*, Second Edition, revised, Oxford University Press, Oxford.
- TAFAZZOLI, Ahmad (1986), ARABIC LANGUAGE ii. Iranian Loanwords in Arabic, *Encyclopædia Iranica*.
- WEHR, Hans (1994), *A Dictionary of Modern Written Arabic (Arabic-English)*, Edited by J. Milton Cowan, 4th Edition, Otto Harrassowitz. (چاپ افست: تهران، مشکوة)

- WHEELER, Marcus et al. (2007), *Russian Dictionary*, Fourth Edition, Oxford University Press, Oxford.
- WIDENGRÉN, Geo (1955), *Muhammad, the Apostle of God, and His Ascension* (King and Saviour V), Almqvist & Wiksells, Upsala.

